

## بخش دوم

## قضاوت نادرست

## حواشی بر کتاب انتخاب زمامگان

امیر فیض - حقوقدان

کوتاه شده

در فصل دوم کتاب انتخاب زمان گفته شده است:

- ۱- حکومت پدرم آمرانه بود.
- ۲- پدرم تصمیم گرفت در امر حکومت دخالت کند و حقیقتاً محدودیتهای در نظر گرفته شده در قانون اساسی را رعایت نکرد.
- ۳- وجود شکنجه نیز اثبات شده و کسی نمیتواند آنرا انکار کند و نهایتاً پدرم مسئول آن شناخته میشود.

قضاوت های اعلیحضرت نسبت به موارد بالا نادرست است. دلایل و تفصیل آنرا میتوانی در تفصیل این تحریر ملاحظه فرمائید.

ایجاز و تفصیل

این خرده بر من وارد است که چرا تحریر، مفصل است؟ شاید پاسخ چنین باشد:

تفصیل و اختصار امری نسبی است و رابطه مستقیم با درک نویسنده دارد یعنی نویسنده میخواهد مطمئن شود که خودش قانع شده تا به آن موضوع پایان دهد. همچنین، ماهیت موضوع اگر جنبه اثبات و دفاعی داشته باشد نیاز به ارائه دلایل است که این خود از اسباب طولانی شدن تحریر میگردد سوم اینکه عامیان را نبود عادت ایجاز.

معرفی فصل دوم کتاب

فصل دوم کتاب انتخاب زمان زیر عنوان «پدرم شاه ایران» تنظیم گردیده در این فصل از کتاب از توجهات خاص اعلیحضرت نسبت به پاره ای از خدماتی که شاهان پهلوی ارزانی ایران و ملت ایران داشته اند یاد شده که خواننده را دعوت به تعمق و پیگیری موضوع مینماید همچنین در این فصل از کتاب باورهائی پیاده شده که عنوان قضاوت نادرست را پذیراست لاجرم پنجره نقد و انتقاد را میگشاید.

نقد و انتقاد

گفتگو و نقد این فصل از کتاب نیاز به توضیحی در باب نقد و انتقاد دارد زیرا انتقاد در فرهنگ عوام مفهوم اصلی خود را ندارد و بر تعابیری غیر منصفانه نشسته است مانند دشمنی و یا خود بزرگ کردن و امثال آن.

نقد کردن وقتی متوجه تحریرات و یا گفتارهاست به معنای جدا کردن سره از ناسره، جدا کردن درست از نادرست، خوب بد و امثال آنهاست - چرا نقد صورت میگیرد و چرا این سواکاری لازم است؟ برای اینکه با جدا کردن آنها امکان جلوگیری از تکرار بد و یا قضاوت نادرست ممکن میشود وسیله ای که برای رسیدن به این خواسته بکار گرفته میشود نامش انتقاد است.

اجازه فرمائید این بحث کوتاه با این پرسش جلو برود آیا اگر کسی که شما اورادوست دارید مرتکب خطائی شد نگران میشوید و سعی میکنید که اورا متوجه ساخته مانع تکرار آن شوید؟ آیا نسبت به کسانی که دوست شما نیستند که دشمن هم ممکن است باشند همان حساسیت را دارید؟

پس انتقاد سفیری است که از جانب دوست در نهایت احترام به حضور دوست می رود تا با تذکره به خطا بودن و بیانادرست بودن تصمیم دوست، اورا از آثار و صدمات و تکرار آن مانع گردد.

اشکال آنچه عرض شد در این است که در فرهنگ ما ایرانیان شاه را نمیتوان در ردیف دوست قرار داد و جایگاه شاه جایگاه دیگری است که گفته اند «شاه سایه و نماینده خداست» و عامه مردم بر این بیت تاسی دارند که:

به شاهان نوشتن چنین نامه ها سراسر بود عیب فرزانه ها

\*\*\*\*

«هرچه را پادشاهان کنند و گویند رعیت رابه آن وقوف طلبیدن و اسرار پرسیدن غایت بی ادبی باشد.»

تو سربه خط فرمان نه چکار این و آن داری فقیر بی بضاعت راجه نسبت بجهانداری

اما آنچه که جرات و جسارت عرض مطالب و اعزام آنرا حضور علیحضرت داد خواست و اصرار خودشان بر شجاع بودن ما در عرض مسائل و منافع میهن است که در فرهنگ ما شاه دوستی و وطن دوستی به یک معنی آمده است. نمیدانم آنچه عرض شد کافی است یا:

«عذر تقصیر بخواهم بیش از اینها»

### محدودیت انتقاد

انتقاد وقتی در موقعیت حقوقی و شرعی قرار میگیرد که متکی به حکمت و قانون و شرع باشد بنابراین انتقادی که بر اساس نظر منتقد باشد انتقاد نیست آزادی بیان است که در اعلامیه جهانی حقوق بشر به آن اشاره شده است. در حقوق اسلامی انتقاد، همان امر به معروف و نهی از منکر است که شرطش این است که هم امروز نهی مستند به حکم شرع باشد.

### اکنون نقد اولین سوال مصاحبه کننده

اولین سوال مصاحبه کننده رابه اتفاق میخوانیم

اعتبار شما به نگاه به گذشته بستگی دارد ... آیا در توصیف حکومت پدرتان از لفظ دیکتاتوری استفاده میکنید یا ترجیح میدهید از رژیمی آمرانه سخن بگویند؟

توضیح - گرچه واژه حکومت به معنای سلطنت کردن است و سلطنت هم به معنای حکومت است ولی تفاوت اجرایی آن در حکم سلطنت است با آنکه معنای حکومت را دارد ولی حکم دادن خارج از وظائف و حقوق سلطنت است و برعکس حکم دادن از حقوق انحصاری حکومت و حاکم است.

واژه «حکومت» در سوال مصاحبه کننده تعدد متوجه سلطنت شده است نه حکومت و این در حالی است که حتی یک حکم بطور مستقیم یعنی بدون عبور از مجرائی که قانون اساسی مقرر کرده از سوی شاهنشاه ایران صادر نشده است و حکومتی هم که حکم ندهد حکومت نیست و حکومت یعنی مقامی که حکم میدهد.

اگر مصاحبه کننده حالت بیطرفی را داشت باید بجای حکومت پدرتان میگفت سلطنت پدرتان

### تضاوت نادرست

اعلحضرت پس از اشاره به رویدادهای ازسالهای سلطنت پدرشان برای اینکه بتوانند به پرسش مصاحبه کننده پاسخی مستدل بدهند میفرمایند:

«پدرم تا سال ۱۹۵۳ قانون اساسی را که در مجموع سندی دمکراتیک است محترم می‌شمرد و پادشاهی میکرد نه حکومت در سال ۱۹۶۳ پدرم اصلاحاتی رابعنوان انقلاب سفید به اجرا گذاشت و برای تامین کارآرایی بیشتر تصمیم گرفت در امر حکومت مداخله کند.»

\*\*\*\*

این بار اول نیست که اعلحضرت پدرشان را به خروج برقانون اساسی متهم میکنند ولی برای اولین بار است که خبراز تصمیم پدرشان به دخالت در امور حکومت میدهند .

نمیدانم واقعا اعلیحضرت در مصاحبه به زبان فرانسه عبارت بالا را بکار برده اند مقصودم این است که با آگاهی به مفاهیم حقوقی و اثر سیاسی آن عبارت آگاه بوده اند و یاد ترجمه و نقل موارد و ویراستاری در استفاده از این عبارت بی احتیاطی شده است.

قرآن، تعلق چنین گفته ای را به اعلیحضرت بر احتی پذیرا نمیشود زیرا در پاسخ به این سوال خواننده کتاب، که اعلیحضرت در سال ۱۹۶۳ سه و یا چهار ساله بوده اند چگونه ممکن است یک کودکی در آن سن هم معنای مداخله در امر حکومت را بدانند و هم از تصمیم پدرشان در جهت مداخله در امر حکومت آگاه شوند.

تصور نمیکنم پاسخ روشنی بتوان برای آن یافت.

و اینکه کسی بتواند کاشف تصمیم شخص دیگری در ۴۰ سال قبل باشد آنهم کمتر از خدائی نیست.

آگاه شدن از تصمیم دیگران امر ساده ای نیست که بتوان حصول آن حکم داد. تصمیم، تحولی است در فکر انسان که اراده را از قوه بفعل در میاورد و یاب به چیزی که ظاهر نیست حالت ظهور و حصول میدهد. انسان باید علم غیب داشته باشد و یا خدا باشد که بتواند از تصمیم دیگران (تحولات فکری) آگاه شود فکر میکنم که اگر شاهدی در محکمه ای چنین شهادتی بدهد هیئت داد گاه به آن شاهد خواهد خندید.

متاسفانه به همین یک مورد اکتفا نشده در جای دیگری در همین کتاب میفرمایند:

«پدرم حقیقتا محدودیت های در نظر گرفته شده در قانون اساسی را رعایت نکرد.....»

تاسف آنجا موجه میگردد که اعلیحضرت خروج از قانون اساسی توسط پدرشان را بصورت و در معنای قضاوت بیان میکنند نه نقل قول از افراد و یا تمسک به شایعات. و با اعلام تصمیم پدرشان، خروج از قانون اساسی را با قید قصد و اراده پدرشان مورد حکم و قضاوت قرار داده اند.

فراموش نشود که به صرف شنیدن از کسی نمیتوان قضاوت و یا شهادت به وقوع عملی راداد. نه تنها حکم قضا این است، بلکه باوری است عمومی و کهن . پریشان قآنی گفته است:

حدیث کفر کسی گرز دیگری شنوی      مخوانش کافر کز رسم مردمی دوراست

در باب اهمیت این قضاوت نادرست اعلیحضرت، این اشاره هم لازم است که حقوقدانان تصمیم و اراده را دروازه ورود به جرم و مسئولیت میدانند یعنی تا ثابت نشود که متهم با قصد و اراده و تصمیم آزاد مرتکب عمل خلاف شده حکم محکومیت به مجازات خالی از اشکال نیست. و در تطبیق مورد با قضاوتی که فرمودند پدرشان را تا دروازه جرم مشایعت کرده اند.

### حکم انصاف

انصاف و مروت و عاقبت اندیشی، حکم میکند که اعلیحضرت در اولین فرصت بروجهی که ضمیر منیر ایشان اقتضا کند از این گفته، که از صواب منحرف است عدول و آنرا از مرتبه قضاوت، حد اقل به مرتبه نظر توام با احتیاط تبدیل نمایند.

## خروج از قانون اساسی

عرض شد که این اولین بار نیست که اتهام خروج بر قانون اساسی از سوی اعلیحضرت به شاهنشاه ایران نسبت داده شده است بارها در مصاحبه های عیارت مختلف پرورد این اتهام به پدرشان پای فشره اند.

بایگانی این سرپار نشان میدهد که چند باری که اعلیحضرت اتهام نادرست مزبور را متوجه پدرشان کرده اند ضمن فکسی رسید شده استدعا کردم که یکی دومورد از مواردیکه سنداظهارات ایشان در مورد خروج پدرشان از قانون اساسی است اعلام فرمایند که ادعای بدون دلیل برآزنده انسان روشن بین نیست.

حکیمی گفته است: «دامنه ادعافزون است اگر پای اثبات آن در میان نباشد»

متاسفانه همانطور که معمول ایشان است به سفیرانتقاد اعتنائی نفرمودند و تکرار موضوع برایشان بصورت یک اصل مسلم و منطقی درآمده است.

## تأثیر حقوقی ادعای خروج از قانون اساسی

هنگامیکه مخالفت محمد علیشاه با قانون اساسی و مشروطیت در مجلس مطرح شد آقای دولت آبادی که از نمایندگان بانفوذ و حقوقدان آن زمان بود گفت: بمناسبت اینکه محمد علیشاه برخلاف قانون اساسی است معزول است نمایندگان حاضر در جلسه این برداشت و تفسیر حقوقی دولت آبادی را تنفیذ کردند.

تلاش مخالفین حقانیت و مشروعیت سلطنت در اینکه شاهنشاه ایران رابه خروج از قانون اساسی محکوم کنند باین هدف است که به اعتبار همان تفسیر حقوقی که نوعی سنت محسوب میشود نادیده گرفتن قانون اساسی سبب عدم مشروعیت و غیرقانونی بودن سلطنت شاهنشاه میشود و نتیجه مورد نظر آنها به اینجاست که سلطنت غیرقانونی نمیتواند تداوم پیدا کند و در همان سال ۱۹۶۸ پایان یافته تلقی میگردد. و در کمال تاسف اعلیحضرت نیز پرچمدار این ادعای باطله ضاله یعنی خروج شاهنشاه از قانون اساسی هستند. چه میشود کرد خاک ریختن برسروقتی ممکن است که سرازخاک بیرون باشد»

## دیکتاتوری یا رژیم آمرانه

همانطور که در نخستین پرسش فصل «پدرم شاه ایران» ملاحظه دارید سوال مصاحبه کننده درباره دیکتاتوری و یا آمرانه بودن حکومت شاهنشاه ایران است.

اعلیحضرت پس از توضیحاتی از وضع کشور، میفرمایند اگرچه پاسخ دادن به این پرسش برای من دشوار است اما پاسخ من به آن آری است (یعنی آمرانه).

ظاهر این نظر میرسد که مصاحبه کننده از پاسخ اعلیحضرت راضی نبوده و مجدداً میگوید:

«مایل نیستید از واژه «دیکتاتوری استفاده کنید».

اعلیحضرت باز طبق رویه ای که دارند پس از ذکر مراتبی که جای بحث آن در این تحریر نیست اظهار نظر میفرمایند «نمیتوان اصطلاح بسیار بحث انگیز دیکتاتوری را در مورد رژیم پدرم بکاربرد» و در دفاع از این نظریه اضافه فرموده اند که «اگر رژیم پدرم حقیقتاً دیکتاتوری بود آنوقت چگونه باید عراق صدام حسین یا اتحاد شوروی و البته جمهوری اسلامی را توصیف کرد - اصطلاحی که بیش از همه مناسب سالهای ۷۰ - ۱۹۶۰ است رژیم آمرانه است:

## رژیم پدرم - شاه

رژیم را دو معناست یکی نظم حکومتی و دیگری نظم شخصی رژیم شاه یعنی نظم شخصی شاه مانند؛ نظم غذایی که گفته میشود رژیم غذایی شاه و یا بطور معمول گفته میشود «فلانی رژیم دارد» پس وقتی واژه رژیم در کنار شخص آمد؛ نشان دهنده خصوصیتی است که به آن شخص تعلق دارد.

رژیم به معنای حکومت کردن بیان کننده کیفیت و طرز حکومت است و همانطور که معلوم است حکومت یک شخصیت حقوقی است نه شخصیت حقیقی بنابراین در فرض اینکه در کشوری حاکم مطلق شاه باشد و در آن کشور قانون و هیئت حاکمه وجود نداشته باشد و با آنکه قدرت قضائی و اجرائی دست یکنفر است.

معهدا گفته میشود رژیم آن کشور استبدادی است نه اینکه رژیم کشور < رژیم شاه > است.

عنوان رژیم شاهنشاهی ایران یعنی «نظمی که سنت شاهنشاهی ایران برای انتظام وحدت سرزمینهای ایران در طول تاریخ کهن ایران بوجود آورده و واهورمزدا پشتیبان آنست»

رژیم شاه ازواژه های ساخت مخالفین شاهنشاه ایران است باین هدف که تمام مسنولیتهای هیئت حاکمه کشور متوجه شاهنشاه بشود.

نباید باتکرار، به تعبیرهای نادرست و مسنولیت آور واژه ها را رسمیت داد رژیم شاه و یا ارتش شاه رساگر معنای تعلق است آیا ارتش شاهنشاهی ایران متعلق به شاه بود و یا حکومت ایران ملک شاه بود؟؟

### توضیح برای خودمان

#### اقتدار معنوی

نظر اعلیحضرت براینکه ماهیت اجرائی دولت شاهنشاهی ایران «مقتدرانه و یا آمرانه» بوده است. این اظهار ایشان دلیل است که در زمان سلطنت شاهنشاه ایران حکومت در چهارچوب قانون اساسی عمل میکرده است نه خودسرانه توضیح اینکه؛ امر، وقتی امر، شناخته میشود که پشتوانه آن قانون و یا شرع باشد در غیر اینصورت نامش زورگویی و تجاوز به حق است. در حقوق اسلامی درباب امر به معروف، منطبق بودن امر با شرع شرط است و در حقوق مدرن نیز امر وقتی قابل اطاعت است که از مجرای قانون صادر شده باشد.

اقتدار؛ لازمه حکومت کردن است حکومتی که اقتدار نداشته باشد حکومت نیست منتهی در برخی جوامع حکومت نیازی از بکارگرفتن اقتدار ندارد و در برخی از جوامع حکومت ناچار است مدام از اقتداری که دارد استفاده کند.

درفرهنگ ایرانی یک اقتدار معنوی وجود دارد که اطاعت مردم راز آن اقتدار معنوی بعنوان یک وظیفه و تکلیف الهی در آورده است آنهم نام شاه است به همین دلیل است که احکام دادگاه ها و حتی قوانین مملکتی بانام شاه صادر میشود که اقتدار معنوی شاه سبب تمکین به حکم و قانون گردد و کمتر نیازی به اقتدار حکومتی باشد.

یکی از قضات عدلیه، در کتاب خاطراتش از واقعه ای صحبت کرده که موقعیت اقتدار معنوی شاه را در احترام به احکام و اجرای آن نشان میدهد نوشته است؛ حکم محکومیت یکی از سران عشایر خوزستان را صادر کردم دوز روز بعد شبانگاه همان محکوم را دیدم که با کاردی که در دست داشت از دیوار خانه ام بالا آمده و مقابل ایستاده و باخسوت تمام گفت چرام محکوم کردی چاره ای نداشتم درمانده بودم گفتم من این حکم را صادر نکرده ام گفت پس کی صادر کرده گفتم شاه مگر ندیدی بالای حکم نوشته بنام شاه - محکوم فوراً آرام شد و گفت حال که حکم را شاه داده جانم هم فدایش و از خانه ام بیرون رفت.

#### اینهم شاهد دیگر

اقای اردشیر زاهدی در رابطه با وقایع ۲۸ مرداد نوشته است:

«وقتی مقابل ساختمان شهربانی رسیدیم عده زیادی پاسبان بالای پله های سنگی عمارت شهربانی سنگر بندی کرده بودند و لوله های ۲۰ تیر هایشان را روبه ما گرفته بودند پدرم از میان سکوت عمیق مردم ناگهان خطاب به افراد مسلح پلیس و افراد انتظامی فریاد همکاران من شمالی نجاهستید و شاه ما در میان ما نیست. اردشیر زاهدی اضافه کرده است نمیدانم چه تاثیری در روحیه ما مورین پلیس و جمعیت انبوهی که مقابل شهربانی اجتماع کرده بودند کرد که ناگهان غلغله شد مامورین پلیس یکباره اسلحه های خود را بزمین گذاشتند و در این موقع یک افسرجوان فریاد کرد زنده پادشاه.

## این اقدار معنوی رایج ملتی جز ما ایرانیان نداریم.

«فرکیانی را اهورمزدا به ایرانیان اختصاص داده است و وظیفه ایرانیان این است که فرکیانی را از شر اهریمن که پیوسته برای ربودنش تلاش میکند مصون دارد. ( سنگر ۱۵ اسفند ۶۸ )

### انتخاب خرمهره

آری همانطور که در تحریر قبیل (انتخاب بد) ملاحظه کردید اعلیحضرت بین این اقتدار ملی و هویت نهادی از یکطرف و بی هویتی یعنی جدا از اقتدار ملی، بی هویتی را انتخاب فرمودند؛ مصداق؛

وای که ما هستیم گوهر ناشناس هر زمان خرمهره را با دُر برابر میکنیم

### پدرم و شکنجه

سوال دوم مصاحبه کننده از آن سوالاتی است که بیشترین از هرواژه آن فریاد میکند باتفاق آنرا میخوانیم:

چگونه شما دو تصویر از پدر خود را با یکدیگر آشتی میدهید از یکطرف شاه آزادنش و اصلاح گری بلند پرواز و از طرف دیگر خودکامه ای که شکنجه و اعدام های دستجمعی را مجاز میشمرد. آیا او دچار روان گسیختگی بود یا نمیخواست برخی واقعیتهای هارابه بیند.

شرارت از این پرسش زیاده میکشد آیا برای اعلیحضرت مفاهیم این اتهامات روشن نیست؟؟ (!) من تاکنون از هیچیک از دشمنان شاهنشاه حتی وقیح ترین آنها اتهام «مجاز شمردن شکنجه و اعدام های دستجمعی» را نه خوانده و نه شنیده ام آیا درک اینکه واژه «مجاز» در اتهام به شاه و اجد چه مفهوم و اثر حقوقی و سیاسی است، دشوار است؟

به پرسش مصاحبه کننده با دقت توجه کنید اعلیحضرت را مخیر و محدود میکند بین دو جواب اینکه یا پدرشان را خودکامه ای که شکنجه و اعدامهای دستجمعی را مجاز میشمرد، یا دچار روان گسیختگی، یعنی مخبط بود. (!)

انسان از این همه شکیبایی و تحمل و شاید هم سهل انگاری اعلیحضرت دچار شگفتی میشود. این اتهامات، اتهاماتی شخصی و زود گذر نیست که بقول معروف زیر سیبیلی با آن برخورد کرد. اتهاماتی است بس بزرگ که تاریخ مدعی آن است. در کمال تاسف در پاسخهای بعدی اعلیحضرت توجه اتهام مجاز شمردن شکنجه و اعدام های دستجمعی به تائید ایشان رسیده است. تائیدی که فاقد اعتبار و اصالت است.

### به پاسخ اعلیحضرت رجوع میکنیم

«در مورد پدرم سخنان وحشتناکی گفته شده است گفته شده که اوبی رحم بود و از مشاهده صحنه های شکنجه لذت میبرد اینها دروغهای بیشرمانه است.....»

ولی متأسفانه این پاسخ بجا در صفحات دیگر رنگ میبازد و در صفحه ۴۸ بدون آنکه ضرورتی باشد و یا سوال مسستقیمی شده باشد میفرماید: «وجود شکنجه نیز اثبات شده است و کسی نمیتواند آنرا انکار کند..... و نهایتاً پدرم مسئول آن شناخته میشود»

این فرمایش و بهتر اینکه گفته شود قضاوت نادرست سبب میشود که سوال کننده متوجه موقعیت شده و بلافاصله سوال کند که «چطور این توضیح را میدهید که پدر شما اجازه داد تا شکنجه اعمال شود؟»

<sup>۱</sup> - معلوم نیست این خبرنگار آن گفته های دکتر بهایی شاهنشاه را که پس از شورش ۵۷ در فرانسه (پاریس) گفته بود: «من پزشک بودم روانکاو و روانشناس نبودم، نمیدانستم یک روانپزشک بیمار من است» را دیده است و یا او هم از همان ردیف است که نمک خورد نمکدان می شکند. ح-ک

اینجالبین توجه بجاست - پس ازسوالی که مصاحبه کننده درباره شکنجه مطرح میکند (درصفحه ۲۹)

دیگرمسئله شکنجه رابمیان نمیکشد وسوالاتی درباره مصدق ورضاه کبیرو غیره مطرح میکنید که تا صفحه ۴۸ ادامه یافته ولی همینکه اعلیحضرت نسبت به وجودشکنجه مهرتائید واثبات میزنند، مصاحبه کننده د وباره به موضوع شکنجه وارد میشود وسوال بالا <چطوراین توضیح رامیدهید که پدرشما اجازه داد تاشکنجه اعمال شود> رامطرح میکند

### پاسخ اعلیحضرت

اگر اوزنده بود این پرسش خوبی بود که از او باید میشد نمیدانم چه پاسخی بشمامیداد ومن نمیتوانم به جای او پاسخ بدهم می دانید وقتی پدرم درگذشت من بیست ساله بودم از زمان نوجوانی ام ماغالباً از هم جدا بودیم پرسش های زیادی هست که مایل بودم باو درمیان بگذارم اما من خیلی جوان بودم واین پرسشها برای همیشه بی پاسخ خواهند ماند. (صفحه ۴۹)<sup>۲</sup>

حاشیه -- باپاسخی که فرموده اند نه، تنها از طرف پدرشان پاسخ داده اند بلکه به اعتبار مقام وموقعیتی که دارند چنان مهرتائید بر ادعای واهی کوبیده اند که رسیدن به فریاد حقیقت کار آسانی نیست.

### فریاد حقیقت

اکنون به اتفاق حقیقت راباز مییابیم:

وجود شکنجه کجا اثبات شده - غیر قابل انکاری یعنی

۱-

چه - چرا پدر اعلیحضرت مسنول است!؟

اول بینیم که شکنجه چیست؟

از شکنجه تعریف جامعی که مورد قبول عام باشد درست نیست. اعلامیه حقوق بشر در ماده پنجم شکنجه را همدریف وهم معنای مجازات، رفتار ظالمانه وبرخلاف انسانیت وشئون بشری وموهن، قرارداده است که دامنه ای بسیار وسیع دارد بخصوص آنجا که مسئله شئون انسانیت وموهن بودن رفتار راعنوان کرده که حتی توهین وبلند حرف زدن به اشخاص راهم شامل میشود.

حکیم مولوی بیٹی دارد که مفهومش این است که اگر آهویی رادر طویله خرنگهداری کنید آهوراشکنجه داده اید

سعدی هم گفته ای دارد که رساگر آن است که همنشینی باناباب عذاب وشکنجه است.

در حقوق اسلامی، حدی بر شکنجه معلوم نشده عذاب که به معنای شکنجه است وعده خدادار روز قیامت است، شکنجه هانقدر سخت مقرر شده که عقل، قاصر از تصور آن است آنهاهم برای اعمالی که همه مردم جهان از آن استقبال میکنند یعنی علاقه به دنیا (باحدود اشتباه نشود).

در تاریخ ایران بعد از اسلام شکنجه به اعتبار حقوق اسلامی بشدت و حدت وانواع متعدد جاری بوده است در فرهنگ اسلامی از ابزار شکنجه مانند تیغ، نی، نمک وآتش نام برده شده است.

در فرهنگ مخالفین سلطنت که هم اکنون حاکم بر ایران هستند شکنجه اعمالی است از قبیل کشیدن ناخن- شکستن انگشت ودست وپا- اطو کردن پشت - داغ کردن بدن - تخم مرغ پخته داغ وبطری شکسته به مقعد فرو کردن - شلاق زدن با کابل

<sup>۲</sup> - در جاییکه اعلیحضرت یک سر پاسخ های محکمی هم در یک جای گفتگو ویا در یک گفتگو می کنند در گفتگوی دیگر بر حسب موقعیت از همین پاسخ نیمه کاره و نیمه محکم هم عدول کرده و با بهره گیری از ضد و نقیض خودشان را درگیر گفتگو های پیچیده دیگر می فرمایند که درک آن انسان معقول را به تفکر وامیدارد ح-ک

برق - تجاوز به مرد وزن- سنجاق داغ و سرخ شده زیرناخن فروکردن- وزنه سنگین به خایه آویزان نمودن - شوک برقی- شکنجه فرزندان درمقابل چشمان پدرومادر وامثال آنها.

درروش تحقیقات شناخت مجرمین درآمریکا عملیاتی ازقبیل آنچه که تصاویرآن درزندان ابوغریب انتشاریافت که بخش کوچکی از یکهزارتصویری بود که رامسفیلد اعلام کرد و آنچه که درزندان های سری آمریکادرکشورهای خاصه اردن ومصرومراکش گذشته واکنون هم جاری است ابدأ شکنجه محسوب نمیشود وعین اعلامیه حقوق بشراست وعنوانی هم که برای آن اختراع کرده اند تکنیک است ازباب نمونه طوری بسرزدانی آب میریزند که زندانی احساس خفگی درآب رابکند واسم آنراتکنیک تخته آب گذاشته اند نه شکنجه وصریحاً هم مدعی هستند که کاملاً نسبت به متهمین رعایت حقوق بشررادخصوص منع شکنجه مینمایند

پیشرفت تکنولوژی ، کیفیت شکنجه درآمریکا راهم دربرمیگیرد اخیراً رئیس بخش اکتشافات لوس آنجلس اعلام کرد که ازاشعه لیزربطریقی استفاده میشود که وقتی به بدن کسی اصابت کند، طرف همان احساس رامیکند که درآتش دارد می افتد.

نوع دیگری از شکنجه هست که درتمام کشورهای جهان موراستفاده مامورین کشف جرم است مانند مشت، لگد، اهانت، تهدید بااسلحه گرم وسرد، شلاق وامثالهم نمونه اجرائی آنرامیتوانیم دراخبارحوادث آمریکاکه بصورت فیلم منتشرشده به بینیم که نسبت به فردی که حاضرنیست خودش رامعرفی کند ودرمقابل پلیس مقاومت میکند چه خشونتی نشان میدهند آنهم نه یک پلیس گاهی پنج پلیس گردن کلفت طرف یک زن ویادخترچه ای میشوند.<sup>۲</sup>

اینهارامصدع شدم که بتوانم بگویم مقصود از شکنجه ای که اعلیحضرت عقیده دارند درایران زمان شاه ثابت شده وغیرقابل انکاراست کدام میباشد زیراکه اصل درادعا متوجه عین ویاحق معلوم است ووقتی عین ویاحق معلوم نبود ادعاپوچ است تاچه رسد قضاوتی که اعلیحضرت فرموده اند.

### **وجود شکنجه اثبات شده است**

اثبات به معنای آن است که موضوع مورد ادعا پس ازرسیدگی ازطرف هیئت صلاحیت داری مورد حکم تائید اثبات قرارگیرد. آیادرمورد وجود شکنجه وکیفیت آن درزندانهای ایران زمان شاه رسیدگی شده وحکم به اثبات صادرشده است؟؟

یادم هست که اعلیحضرت درسالهای قبل فرمودند نسبت به مسائل مورد بحث متنازع باید هیئت حقیقت یاب تشکیل شود. آیاین هیئتی رااعلیحضرت تشکیل داده اند وبه اعتباررسیدگی آن هیئت است که چنین قاطعانه حکم بوجود شکنجه رادرزمان پدرشان میدهند؟؟ درحالیکه درهمین مصاحبه میفرمایند «من حسابدار ومسئول گذشته نیستم» چطور وچرا نقش قاضی، آنهم قاضی کل که حکمش غیرقابل اعتراض وقطعی است را بعهده گرفته اند. [!?!]

اعلیحضرت درهمین مصاحبه فرموده اند «من درپیشگاه ملت ایران وظیفه جزراست نگویم» ودرمصاحبه های قبلی هم یادآورشده «من چیزی را که به آن اعتقاد نداشته باشم هرگز نمیگویم».

حقیقت ازمجرای تمیز حق ازباطل بدست میآید رسیدن به این تمیز کارساده ای نیست همه دستگاههای عریض طویل قوه قضائی جهان برای کشف حقیقت وتمیز آن ازباطل است، درمقابل نیروی شگرفی که برای قلب حقیقت تجهیزشده است.

### **وجود شکنجه انکارناپذیر است**

هرچند وقتی میفرمایند «وجود شکنجه اثبات شده است» دیگر موردی برای بکاربردن عبارت «انکارناپذیر» باقی نبوده ولی بنظرمیرسد که برای محکم کاری ازعبارت مزبوراستفاده شده است.

<sup>۲</sup> - اینروز ها پلیس به هفت تیری که از آن چند هزار ولت برق بیرون می آید مجهز است که چند سال پیش در فرودگاه تورنتو در باره یک مسافر که زبان انگلیسی هم نمیدانست و راهش را در راهرو های فرودگاه پشت گمرک گم کرده بود استفاده کرده اند و او در اثر چندین باربهره گیری از این وسیله برقی در همان فرودگاه می میرد... محاکمه ها هنوز ادامه دارد... آیا شکنجه محسوب می شود یا خیر...؟؟ ح-ک

انکارناپذیر بودن، نزد حکما بدان معنی است که دیده انسان، آن واقعه را درست مشاهده کند و این مشاهده طوری باشد که مغز مشاهده کننده آنرا ضبط کند که گفته اند «آنچه را که دیده بیند نتوان کرد انکار» دیگری گفته است «شنیدن کی بود مانند دیدن» دیگری گفته «یک دیده به از یکصد گواه».

استفاد های علیحضرت از عبارت انکارناپذیر، بودن واجد این معناست که خودشان در موقعیتی قرار داشته اند که نمیتوانند آنرا انکار کنند یعنی ناظر اجرای شکنجه بوده اند [!!] و این چنین چیزی باموقعیت سنی ایشان و روحیه ظریفی که از پدرشان به ارث برده اند غیر قابل قبول و غیر ممکن است.

بنابراین قضاوت ایشان در مورد اثبات شکنجه و غیر قابل انکار بودن آن نادرست و بی اعتبار است و بر هر بزرگی فرض و حکم است که از قضاوت نادرست عدول و از آلودگی اثرات قضاوت نادرست خودرپاک کند.

### مسئولیت پدرم

علیحضرت به ادعای اینکه پدرشان تصمیم گرفتند در حکومت مداخله کنند، پدرشان را مسئول شکنجه ای که پیش خودشان آنرا اثبات شده و انکارناپذیر یافته اند میدانند.

قضاوتشان سطحی و بسیار نزدیک به قضاوت مخالفین شاهنشاه ایران است. به دلایل این واضح رجوع میکنیم:

مسئولیت و شناخت آن امر ساده ای نیست عوام از آن برداشت خاصی دارند و عمدتاً چنین است که مسئولیت هر کمبودی را متوجه شاه کشور میدانند. شادروان ابوالقاسم گل سرخی تعریف میکرد که بهنگام خدمت نظامی در مورچه خورت اصفهان با سبب در حرکت بودیم که به جالیز خربزه رسیدیم که جالیزبان، در حالیکه یک خربزه زیر سرش گذاشته بود خوابیده بود برای بیدار کردن او و برسم مزاح خربزه را از زیر سرش برداشتیم یکدفعه بیدار شد و گفت «مگر شاه مرده» ملاحظه میفرمائید حتی نگهداری و عدم دستبرد به خربزه راهم از شاه متوقع است و شاه را مسئول میشناسد علت این برداشت این است که شاه در فرهنگ ما سایه و نماینده خداست که مأموریتش تامین آسایش مردم است.

همانطور که مستحضرید، مسئولیت ناشی از تکلیف است که ممکن است آن تکالیف قانونی باشد و یا عهدی و قراردادی .

نخست این یادآوری بجاست که سلطنت از نظر تکوین، نهاد است اما از نظر معنا و محتوای پادشاهی و حکومت کردن پادشاه است که با انقلاب مشروطیت و تدوین قانون اساسی و متمم آن حکومت پادشاه محدود به شرائط و حدودی گردید بنابراین معنای سلطنت بموجب قانون اساسی و متمم آن میشود:

### مجموعه اختیارات پادشاه که در قانون اساسی و متمم آن تصریح شده است

( علاقمندان به مفصل اشاره بالا میتوانند به مقاله < نهاد سلطنت > در سنگر ۲۵ شهریور سال ۶۳ رجوع فرمایند )

اکنون با مختصر اشاره ای که شد میتوانیم وارد مسئله مسئولیت پادشاه و ارتباط آن باشکنجه ادعائی بشویم.

بخشی از اختیارات پادشاه در قانون اساسی که مورد استفاده این تحریر است بشرح زیر میباشد:

- ۱- فرماندهی شاه بر قوای نظامی و انتخاب فرماندهان بدون اینکه در امر فرماندهی و یا انتخاب فرماندهان مسئولیت داشته باشد ( اصل ۴۴ )
- ۲- عزل و نصب وزرا و عزل و نصب مأمورین رئیسه دواندولتی اعم از داخله و خارجه بدون اینکه مسئول اعمال آنها باشد
- ۳- پادشاه رئیس قوه مجریه و قوه مقننه است حق انشاء قانون را دارد ولی تصویب آن بامجلس است
- ۴- دستخط و فرامین پادشاه در امور مملکتی وقتی قابل اجراء است که به امضای وزیر مسئول رسیده باشد و مسئول صحت مدلول آن فرمان و دستخط همان وزیر است

---

مفهوم اصل بالا این است که اگر هم شاه بزعم خیال نادرست اعلیحضرت تصمیم به مداخله در امر حکومت بگیرد  
و فرمان هم بدهد مسئول آن عمل وزیر مربوطه است نه پادشاه.

نه انصاف و نه مردانگی است که مادر خارجه بنشینیم و اگر کسی ۴۰ سال قبل زده توی گوش کسی شاه را محکوم  
و مسئول بشناسیم پس فرق مابان جالیزیان کجاست.

ناتمام